
این واژه‌نامه یک کار آزمایشی است که برای نخستین بار انجام می‌گیرد. این واژه‌نامه، چون هر کار آزمایشی دیگر، برای رشد و بالندگی خود نیازمندِ رای بخردان روزگار است. پس با در میان گذاشتن گنجینهٔ واژه‌های لری خود با دیگران به شکوفائی هر چه بیشتر این واژه‌نامه کمک رسانید. شما می‌توانید در آدرس زیر با طراح این واژه‌نامه تماس بگیرید.

info@luripeople.com

الف ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش
ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل م ن ه و ی

الف

اؤر = ابر

اؤو = آب

اؤوؤس = باردار، حامله

← اؤوؤس بی‌یه = باردار شدن

آردیز = آردبیز، الک، غریبال

ازمشت = ازمش = آزمایش، امتحان

اسئنه = سئنه = گرفتن

بازگشت

آسارء / یا = ستاره / ها

اسپسو = نام محله‌ای در خرم‌آباد

اسپی = سفید

← ریش اسپی = ریش سفید، کنایه از مرد سالمند است

آسیؤو = آسیاب

اشکفت = غار، شکاف بزرگ در کوه

اشکنايه = اشکنه = شکستن

بازگشت

← روم اشکو = نام محلی در استان لرستان و به معنی محل شکست لشکر روم است

اشکنجه = شکنجه

اشمرده = شمردن

اشنفته = شنفته = شنیدن

افاقه = درمان، چاره، راه حل

← افاقه کرده = چیزی که باعث درمان یک بیماری شود یا مشکلی را بگشاید

آلو = پیله تنیده شده، محل کوچک

← آلو کرده = آلو بی‌یه = پیله کردن به کسی و اصرار بر انجام کاری

بازگشت

الیشر = نام بخشی در استان لرستان

امرو = امروز

انگیر = انگور

ای = (با نقطه در زیری) این

ب

بو = بگو

بونگ = فریاد، آواز بلند

باخته = رقصیدن، عمل باختن در مقابل بردن

بازگشت

برا = مخفف برار بمعنی برادر

برار = برادر

برد = سنگ

بری = گروهی، چند نفر

بلزگه = خیرگی آتش

بلنگ = بلن = بلند

بوئه = پدر

بازگشت

بور = زرد رنگ

بی = (با نقطه در زیری) بود

بیخته = بیختن، الک کردن، غربال کردن

پ

پایا = پدر بزرگ

پاپوش = شلوار

پاپوش = شلوار راحتی که در هنگام استراحت می پوشند، شلوار

پاپی = نام طایفه‌ای از لرها

بازگشت

پاتیل = قابلمه بزرگ

پار = سال گذشته

پاله = پیاله، فنجان

پت = بینی، راه تنفس

← پتیشو رءت د یکدیری = به قصد کتک کاری به یکدیگر گلاویز شدن

پتی = خالی، تهی

پختار = هرس

← پختار کرده = هرس کردن

بازگشت

پرگریته = بال گشودن، پرواز کردن

پرئسه = پریدن، پرواز کردن

پسا = مرتباً، کراراً

پشکل = مدفوع گوسفندان

پشنگه = چیزی مثل آب که به اطراف پاشیده می شود

پلیفته = فتیله

پوس پُر = نوعی سلاح بلند

پوف کرده = فوت کردن

پوفلک = تاول

بازگشت

پیا = مرد

پیا کرده = یافتن

پیالَه = استکان

پیک = میان تهی، خالی

ت

تَووَاء = تابه نان پزی

تَووَهَسِه = تابیدن آفتاب یا نور، ذوب شدن

← تَووَهَنِه = تابانیدن، ذوب کردن

بازگشت

تئیزَاء = آبکش حصیری

تاپو = انبار خانگی برای غلات

تاتَه = عمو

← تاتَه‌زا = عموزاده

تالَه = ریسمان، رشته دراز، ماجرا

تپالَه = پهن حیوانات

تَرپتیل = بچه‌های کوچک

تَزگا = آتشدان

تَش = آتش

بازگشت

تَش بریق = رعد و برق

تَقاس = تقاص، عملی را پاسخ دادن

تَقلا = کوشش، تلاش

تکلو = در میان، در لا به لای

تلابَه = جنگ و نزاع شخصی

تلیقسِه = له شدن

تلیقنی‌یه = له کردن

تَمَا = نیت، قصد

تَمِ تَلُو = فرو رفتگی بدنه چیزی در اثر ضربه‌های بیرونی، له کردن

بازگشت

تُنْگ = ظرف آب مثلاً پارچ آب

تَه پاره = نوعی سلاح بلند

تَوْقَه سَه = ترکیدن

تَوَمَرَز = نگو که... در حالت تعجب و نه امری

تَوَمَرَز کُو = شبیه قبلی است

تَووک = جلد و یا پوست نازک چیزی مثلاً میوه

تووم = بذر، دانه

تِیجَه نَه = تیچنی یه = پراکندن، افشاندن

تیه = چشم

بازگشت

ج

جَنخَت = تنگنا، فشار

← و جَخْتی = با زحمت و به سختی

جگا = جدا

جَل اوو = ذرات معلق در آب

جَهال = جاهل اما بیشتر به کنایه برای جوانان بکار می‌رود

جوم = جام

جومه = لباس

جواؤو = پاسخ، جواب

بازگشت

جوو = جوان

جیجَه = جوجه

چ

چؤو = شایعه

چَوُّو وَّءَنَه = شایعه انداختن

چَئْرَاء = چیدن پشم گوسفندان

چَارَاءَنَه = چرای حیوانات

چارچولَه باز = آدم مکار و حقه باز

چارون = احشام، حیواناتی که برای خوراک پرورش می دهند

چَپِیش = گوسفند نر

بازگشت

چِرچ = خواب سبک میان روز

← چِرچ زَءِیَه = خوابیدن میان روز

چُرْنِیَیَه = چُرْءَنَه = امروزه بیشتر به معنی ادرار کردن است اما در معنی آب چیزی را (مثلاً

میوه‌ای را) با فشردن گرفتن نیز بکار میرود

چِفْت = قفل

چَقَّالَه = چرک فراوان در البسه

← چَقَّالَه بَسْتَه = از کثیفی بسیار چرک فراوان در چیزی بویژه لباسی جمع شده است

چَقَل = شغال

بازگشت

چَقْوَنَه = صدای بشکن زدن با انگشتان

← چَقْوَنَه زَءِیَه = بشکن زدن با انگشتان

چُک = راست، مستقیم بر پا ایستاده

چُکِسَه = چکیدن

چُکِسَه = مستقیم بر پا ایستادن

چِگِنِی = نام بخشی در لرستان

چَلتوک = گیاه برنج در مرحله ابتدائی رشد

بازگشت

چَلِسَه = فرو رفتن در چیزی مثلاً مایعات

چِن = برداشت، محصول

← چِن اول = اولین برداشت، اولین محصول

چَنجَه = تخمه مثل تخمه آفتاب گردان که مردم برای سرگرمی می شکنند
چَنگال = نوعی خوراک با چربی حیوانات
چَنَه = چانه

← چَنَه درازی = وراجی و حرف بیهوده زدن

← چَنَه زَءِیَه = وراجی و حرف بیهوده زدن

بازگشت

چوغا = ردائی که بر روی لباسها می پوشند

چوغه لی = مدفوع ماکیان

چوو = چوب

چوول = خلوت و خالی از مردم

چیت = چوب و حصیری که برای پرچین دور چادر یا خانه به کار می رود

چی پین = چیدن

ح

حوش = خانه

حوفتی یه = خوابیدن

بازگشت

حَنَه = خواندن

حار = پائین

حاسته = خواستن

حالو = دائی

حالوزا = دائی زاده

حَرَدَه = خوردن

حسنوئن = نام طایفه ای از لرها

حُصیرء = خانواده عروس و یا داماد

بازگشت

حَل = کج، ناراست

حُنک = خنک

حُني = سگ بور

حونَه = خانه، منزل

حيرد = خُرد

حيل = خط، راه، مسير

← حيلِ حلِ دِ گووِ گپه = اين بزرگ و سرکردهٔ يک گروه است که باعث انحراف گروه می شود

بازگشت

خ

خؤو = خواب

خاپورء = کنکاش و وارسى چیزی از سر کنجکاوى

← خاپورء کرده = حالت فعلی کلمه قبل

خايه = تخم مثل تخم مرغ

خرء = گل

خرالى = خر و يا کرهٔ خر

خنه زارى = آبروريزى

← خنه زارى "کسى" افتايه = آبروى "شخصى" رفته است

خي = خون

بازگشت

د

دؤر = آویزان، گاهی نیز به معنی بلند بکار می رود

دءله = ظرف فلزی برای نگهداری مایعات یا روغن

دؤوار = پارچهٔ سیاه چادر

دءيه = دادن

دءيه = دادن

دأا = مادر

دار = درخت

دارى = دارو

بازگشت

دال = نام پرنده، سنگ نشانه یا کپه سنگ برای نشانه کردن راه یا چیزی

← دالِ پَرُوو = نوعی بازی که روستا نشینان انجام می‌دهند

دالوو = پیر زن

دامون = در لهجه بروجردی به معنی پائین است

دایا = پیرزن

دایه = مادر

دت = دختر بویژه در زبان لکی

دچ = مملو، پر

دراغل = درگاه، چهارچوب درب، حضور

بازگشت

درچوقسه = از هم پاشیده شدن

درسه = پاره شدن

دریکوئن = نام طایفه‌ای از لرها

دسگیرونی = جشنی که در آن می‌رقصند بویژه جشن عروسی

دشکه = قرقره نخ

دک = دیک = تکان، جنبش

← دُم‌دیکه = نام پرنده‌ای کوچک که مرتباً دم خود را حرکت می‌دهد

دک زءیه = تکان خوردن

دلغشه = دلخشه = نگرانی، دل‌واپسی

بازگشت

دلگووئ = قوت قلب

دما = پس، پشت

← دمازا = فرزند آخر خانواده، ته‌طغاری

دمرکول = کژدم، عقرب

دنارو = آشی که در زمان روئیدن دندان به صورت نذری می‌پزند

دنگ = صدا، آواز، بانگ

دَنُو = دندان

دَوَزِسِه = دوخته شدن

دوش = دیروز

بازگشت

دولچَه = تُنگ آب بویژه سفالی، پارچ آب

دِی = دود

دیار = آشکار، پیدا

دیر = دور

← دیر ز ریت = از روی تو دور باد، از جان تو دور باد

دیس = چسبناک

← دیسه سه = چسبیدن

دیک = دوک نخریسی

دیوه خو = اتاق پذیرائی یا اتاق نشیمن

بازگشت

دِی یِه = (با نقطه در زیر ی) دیدن

ر

رؤ = برو

رءته = رفتن

رءسسه = رسیدن

رؤو = شایعه

← رؤوی = فرد هوچی، کسی که شایعه پراکنی می کند

رؤوات = روستا

راق = مستقیم، صاف سر پا ایستاده

رغو = روغن

بازگشت

رُک رُک = نام طایفه ای از لرها

رکسه = لرزیدن

رِکُو زَیِّه = لرزیدن

رِمسِه = ویران شدن

روآ = روباه

روکِه = فرزند عزیز

ریت = خالی، تهی، برهنه

← کلک ریت = خالی از مو

ری یَه نه = مدفوع کردن

بازگشت

ز

زَیِّه = زدن

زالی = زالو

زَرِتلاق = ترس شدید

← زَرِتلاق بی یه = ترسیدن

زورو = توانائی، قدرت

← زورو گریته = زور آزمائی کردن

ژ

ژلمسَه = پلاسیده، چروکیده

ژنگال = زنگ آهن یا پوسیدگی فلزات

بازگشت

س

سِنَّه = اسِنَّه = گرفتن

سئی وءن = سگوند = نام طایفه ای از لرها

سئی = سگ

ساق = سالم، درست، مستقیم

ساکی = نام طایفه از لرها

سخوو = استخوان

سرسووء = نوعی پوشش برای زنان لر که آن را چون روسری بر روی سر خود قرار

می دهند

سَمْسِیِ كَرْدِه = توطئه چیدن

بازگشت

سَوو = ماتحت

سِیلا = سوراخ

سِی = سیاه

سِی قُوْتَه = سرفه شدید و پشت سر هم، سیاه سرفه

ش

شَو = شب

شَوَسو = صبح

شَننه = پرتاب کردن

بازگشت

شِراوَو = شراب

شِراقِنِیِ یِه = شِراقَه نِه = صدای انفجار، انفجارگونه بانگ برآوردن

شَكْت = خستگی، ناراحتی

شِناسَنه = شناسانیدن

شِنَفْتَه = اشِنَفْتَه = شنیدن

شَنگ = فشنگ

شِیِ كَرْدِه = عروسی کردن

شِیوَنه = گرداندن، چرخاندن، به هم زدن

بازگشت

ص

صَحُوو = مالک

ع

عَوارَء = غروب

غ

غِر = گرد

غَزَّ كَرْدِه = غَزَّ كَرْدِه = گرد چیزی را با فشار و تراکم بسیار گرفتن
غَم = توده، انبوه

← غَم زَیِّه = توده شدن، انبوه شدن، مثلاً انبوه مردم گرد چیزی
غَنَجَلِک = پریدن و جست و خیز کردن از شادی بسیار

بازگشت

ف

فَرَّء = فراوان، بسیار

فَرَسَخ = فرسنگ

فَرِیو = فریب، نیرنگ

فَنَد = نیرنگ، فریب، حيله

فَهَمِسَه = درک کردن، فهمیدن

فِیْزِرُوک = تاول چرکی (در لهجه لری جنوبی بکار برده میشود)

بازگشت

ق

قَوْتَه = سرفه

قَی = چاق، فربه

قَارَءَنَه = قارنی‌یه = فریاد زدن

قَاف = گفتاری برای کوچک کردن و یا تمسخر دیگری بکار می‌رود

← قَاف شَئِنَه = حالت فعلی کلمه قبلی است

قَپ = دست و انگشتان

قَپ رِیت = با چنگ و دندان تلاش کردن، کنایه از با چنگ و دندان به چیزی یورش بردن

نیز می‌باشد

قَپَال = حجم و اندازه‌ای که می‌توان با دست و انگشتان نگه داشت

قَپِنِی‌یَه = با دست چیزی را گرفتن

بازگشت

قُز = نام پرنده شکاری، شاهین

قُل = پا

قلوون = نام طایفه‌ای از لرها، قلاوند

قلا = خانه بزرگ، قلعه، آبادی

قلا = کلاغ

قلماسنگ = فلاخن

قله = ملخ

قُمقُمه = نوعی سوسمار کوچک

قي = جنگ

بازگشت

قیرء = بانگ شدید و تیز

قیرولنگ = قیرء

قیل = گود

قین = ماتحت

ک

کؤر = پسر

کؤش = کفش

کؤگ = کبک

کئنه = کندن

کؤوءء = گوسفند نر

بازگشت

کارمسرا = کاروانسرا

کاکا = برادر

کاله = کفش

کپ = فنجان

کپسه = از خستگی زمین گیر شدن

کپنک = نوعی پوشش نمیدی مقاوم در برابر سرما مخصوص چوپانان

کپنییه = ریزش و آوار شدن بنا

کپو = سر

بازگشت

کت = تکه در لهجه دزفولی بسیار استفاده می شود

← کتکت = تکه تکه

کچیزا = عمه زاده

کچی = عمه

کرچه = عطسه کردن

کزاؤو = خزّه کنار آب

کزدم = عقرب

کسکار = قوم و خویش، اطرافیان

کش = تولید صدا

← کش نکو = هیچ صدائی ایجاد نکن

کل = کلیلا = ناقص، ناکامل، ناتمام

کلؤو = کلاه

بازگشت

کلاشني په = کلاشنه = خارانیدن

کلک = کرک

کلیک = انگشت

کُم = کجا، کدام

← هر کُم = هر کدام

کمر = کوه

کهر = نام رنگی شبیه خاکستری

کولا = سایه بان حصیری کنار مزرعه، یا اتاقک کوچک کنار مزرعه

کولمته = پاره سنگ، پاره آجر

بازگشت

کیاؤو = نام دریاچه ای در خرم آباد و به معنی آب عمیق که به تیرگی میزند

کیکونی = یارو، فلانی

کی خا = بزرگ، رئیس

کی خائی = خواستگاری، میانجی کردن بزرگان برای حل مشکلی
گ

گوته = گفتن

گوو = گاو

گووات = فرد هرزه و ذلیل

بازگشت

گاپو = چوپان و نگهبان گاوها، به فرد نادان و احمق هم گفته می شود و جنبه دشنام دارد

گایاری = عمل شخم زدن زمین بوسیله حیوانات

گپ = بزرگ

گپ = دهان

گدء = گیء = شکم

گرج = توانا، تیز و چابک در حرکات

گرگر = وسیله ای برای جابجائی افراد، احشام و یا کالاها از یک طرف رودخانه به طرف

دیگر که بر طنابی آویزان است

بازگشت

گرمیچ = مشت گره کرده

گریوئ = گریه

گریوئسه = گریه کردن

گژک = خرمهره یا فیروزه

گسنه = گرسنه

گشته = گزیده شدن

گل = در میان، در لا به لای

گل = مرتبه، دفعه

← یه گل = یکبار، یک مرتبه

بازگشت

گلال = رودخانه

گلپسه = زمین گیر شدن از ناتوانی و بیماری

گُلنیِ یِه = گُلنِه = روشن کردن مثل روشن کردن چراغ و یا آتش
گلهئی = شکایت در حالت غیر رسمی
← گلهئی کرده = شکایت کردن

گلهسه = لغزیدن در حین راه رفتن، سکندری خوردن
گَلونَه = گله حیوانات
گن = بد

بازگشت

گن = بیضه

گی یِه = برادر

ل

لؤ = لب، کنار، گوشه

لؤ اوو = استعاره از توالی رفتن

لرزه = تکان خوردن

لرسه = چرخیدن، گردیدن

لغوم = لگام

بازگشت

للها = التماس کردن، خواهش کردن بسیار

← للهائی یِه = حالت فعلی للهائی، التماس کردن

له لو = گهواره

لیچار = گفتن چیزی که در ظاهر مؤدبانه است ولی در اصل برای کوچک شمردن دیگری

است.

لیله = بانگ هراس انگیز جانوران

لیوه = دیوانه

بازگشت

م

مازء = قسمت پشت بدن پائین تر از کتف

ماشته = نوعی منسوج

مالگه = ملک مادری، خاستگاه هر طایفه و فامیل

مَتل = داستان، حکایت

مَجْمَه = طبق، سینی بزرگ فلزی

مَر = مگر

مِرافَه = جنگ لفظی

مردازما = شبهه، موجود خیالی که برای امتحان کردن شجاعت مردها به ایشان نمایان میشود

بازگشت

مَرزوق = ناودان

مِرو = گلابی

مِروژ = مورچه

مَشک = پوستی حیوان که به صورت ظرف است

مُفتلا = گرفتار

مِل = گردن

مِلازگه = سقف دهان

مِلاکت = دیو، جن

مِلونی کرده = شنا کردن

مِلیچَه = گنجشک

بازگشت

مِثی = به دنبال چیزی، در پی چیزی

مِنا = بازخواست کردن، مانع شدن

مِنی = انگار، توگوئی

مِول = آدم رند و فریبکار

مِوهو = مادیان

مِیرعالی = نام طایفه

مِیشلو = لانه موشها

ن

نَووَه = وسیله‌ای برای حمل اشیاء و به ویژه در بنائی برای حمل ملات

نازار = عزیز

بازگشت

نَسَق = رسم، الگو، آئین

نَقَانِق = دِچادِچ = پر، مملو

نَنَه = مادر بزرگ

نِها = پیش، قبل، ابتدا

نِهازا = نخست زاده

نوژِی = یکی از حبوبات (احتمالاً ماش)

نِمدِری = پنجره

ه

بازگشت

هَسایِه = ایستادن

← مِئِسم = می ایستم

← وِرْمِئِسن = سر پا می ایستند، برمی خیزند

ها = پیشوند برای ساختن فعل حال استمراری، به معنی هست و یا است نیز بکار می رود

← ها می رء = دارد می رود

← ها ایچه = اینجا است

هَچُووَه = گپ زدن، گفتگوی خودمانی

بازگشت

هَرازکو = الاکلنگ و یا طنابی که برای بازی آویزان است

هَرِدک = هر دو

هَمار = هموار، مسطح

هَمپالَه = معاشرت داشتن

هَمسَه = یک وقت

هَنی = دیگری

هَه = درست، دقیقاً

هَوَنگ = هاون

بازگشت

هیشته = گذاشتن، اجازه دادن

← کتوونه اوچه جا هیشتم = کتاب را آنجا جا گذاشتم

و

وآنه = انداختن

← دیک وآنه = باعث قهر و جدائی دو کس یا دو چیز شدن، به معنی خراب کردن

کاری نیز به کار می‌رود

وارنه = جنس نر

واز = باز

واز گریته = پریدن

ور = در بر

وراز = گراز

وروگرد = بروجرد

بازگشت

وروگشته = کنایه از مردن است

ولنگ = باز عموماً به صورت "ولنگ و واز" بکار می‌رود

ورآقنی‌یه = وراقنه = بردن ناگهانی، دزدیدن ناگهانی

ورشوو = نوعی فلز برای ساختن سماور

وریسایه = ایستادن

ویر = یاد، خاطر

ویردار = مواظبت

ی

یئکونه = تک فرزند

یرزسه = ارزییدن، ارزش داشتن

بازگشت